



فهرست

- موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت ۲
- پیشگفتار ۲
- جمع بندی مطالب قبل ۳
- نکات تکمیلی ۴
- نکته اول ۴
- خلاصه مطلب ۶
- نقدی بر سخن مرحوم اصفهانی ۶
- یک مطلب دیگر ۷



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت

پیشگفتار

در ذیل مباحث فقه روابط اجتماعی، وارد مبحث ششم که عدل و ظلم بود شدیم و این مبحث، بر خلاف مباحث قبل که در هر محور در آن صلب موضوعات و بحث‌های فقهی می‌پرداختیم، وارد مباحث بنیادی‌تر هم فلسفی و هم اصولی در بحث‌های عدل و ظلم و حسن و قبح شدیم.

در یک مرحله نظریات حسن و قبح را بیان کردیم که حدود پانزده نظریه وجود داشت و ما آن مبنا را پذیرفتیم با همان مبنای عدلیه، منتهی با تقریر و تقریب خاص. این یک مرحله بود.

مرحله دوم آن بود که پس از اینکه حسن و قبح واقعی نفس الامر را پذیرفتیم و این را هم پذیرفتیم که عقل به آن راه پیدا می‌کند و تعبیر درست هم حسن و قبح نفس الامر واقعی است و عقل که می‌گوییم این است که عقل هم به آن راه پیدا می‌کند. ما قائل به حسن و قبح نفس الامر واقعی شدیم که عقل هم فی الجمله به آن راه پیدا می‌کند در مرحله اول از میان نظریات این را با تقریر خاصی پذیرفتیم

و در مرحله دوم سخن پیرامون این بود که آیا ما می‌توانیم قاعده ملازمه را بپذیریم و بگوییم آنچه را عقل می‌فهمد، شرع هم به آن حکم می‌کند و آثار بر آن مترتب می‌کند؟ یا به عبارت دقیق‌تر آن حسن و قبح نفس الامر واقعی، آن مبنا است که شرع هم مطابق با آن حکم بدهد؟ حسن و قبح نفس الامر واقعی، اینجا کشف الامر را کنار بگذاریم، آن که فی نفس الامر واقع وجود دارد، می‌گوییم یک نفس الامر واقعی وجود دارد فراتر از قرارداد که عبارت است از حسن و قبح و چیزی که موجب استحقاق می‌شود آن واقعیت نفس الامر حتماً الزامی وجود دارد که نظام تشریع با آن مساوی و مساوی بشود، حتماً باید در نظام مولوی و تشریع همان نظام نفس الامر مد نظر قرار بگیرد و مطابق آن جعل بکند و ثواب و عقاب بدهد، غیر از آن مدح و ذم کلی است. این سؤال در مرحله دوم بود.

که در اینجا هم بدون اینکه وارد خیلی از مباحث خرد و ریز قاعده ملازمه بشویم که در کتب کلامی این بحث‌ها آمده است، در کتب اصولی آمده است، در رسائل و کتاب‌های مختلف اصولی و همین‌طور کلامی آمده است، وارد آن مطلب و آن صلب و متن بحث شدیم. چون این استدلال‌ات نفی ملازمه دلایلی در وسائل و کتاب‌های کلامی دارد، بحث کرده‌اند و چیز مهمی در آن‌ها نیست، مثلاً فرض کنید یکی گفته است ملازمه نیست برای اینکه اوامر و نواهی امتحانی وجود دارد، از این قبیل چیزها که ما به آن نپرداختیم.

در این مرحله دوم و قاعده ملازمه بعد از اینکه حدود دوازده صورت در مقام ثبوت و احتمال تصویر کردیم گفتیم شش دلیل می‌شود برای ملازمه آورد که اینها را ملاحظه کردید.



جمع‌بندی مطالب قبل

این شد که ملازمه بین حکم یا حتی نتیجه حکم ولایی مولوی و شرعی با آن حسن و قبح نفس الامری که عقل می‌فهمد، این ملازمه‌ای را عقل اینجا نمی‌فهمد. (از این جهت اخباری هستیم و ملازمه را قبول نداریم) با منطق عقلی نمی‌توان آن ملازمه را بپذیریم اما به انضمام دو طایفه از ادله و آیات می‌شود آن ملازمه را تکمیل کرد.

ما حتی آن حد از ملازمه که شرع خلاف آن را نمی‌تواند بگوید خیلی ثابت نیست، آن هم نه، آن را هم الان تردید داریم به خاطر تراحمات، یعنی ممکن است مزاحمی بیاید بر خلاف آنچه ما یوجب مدح و ذم عقلایی است، اشکالی در این نیست. تراحمات ممکن است تا این حد برسد، چنین چیزی در واقع نیست ولی منع عقلی اینجا وجود ندارد، به خاطر تراحمات.

آن تراحم نمی‌گذارد که حکم و نتیجه حکم مطابق آن باشد بلکه مخالف آن هم بشود و مثال می‌زدیم که نظامات حقوق لازم نیست هیچ وقت منطبق بر آن بشود.

بنا بر این از منظر عقلی ما اخباری هستیم که ملازمه‌ای نیست.

اما گفتیم که در تقریر پنجم، استدلال پنجم و ششم دو گروه از آیات و ادله قرآنی وجود دارد که با آن‌ها ملازمه را می‌شود اثبات کرد.

در استدلال پنجم تمسک به مجموعه و منظومه‌ای از آیات بود که نتیجه حکم را می‌رساند؛ **﴿هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾**^۱، **﴿وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾**^۲، **﴿يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾**^۳، حتماً این مصطلحات به معنای مصطلحات عرفی و عادی و عقلایی آن‌ها است، خدا می‌گوید به همان عدل و احسانی که شما می‌فهمید من امر می‌کنم و به این ترتیب آن نظام خیر و شری که عقل می‌فهمد و واقعیت نفس الامر دارد را می‌گوید من هم به آن متعهد هستم، از حیث مولوی تعهد می‌سپارد به اینکه آن را من رعایت می‌کنم، هم در مقام نتیجه **﴿وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾**، تجزون ما کنتم تعملون، هم به لحاظ جعل و وضع احکام، **﴿يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾** ملاحظه می‌کنید، عدل در اینجا یک مفهوم خیلی عامی دارد، یا عدل در مناسبات انسانی است که آن هم خیلی عام است، ممکن است بگوییم عدل حتی از مناسبات انسانی هم فراتر است که امر می‌شود.

احسان هم مطلق نیکوکاری است، هر چه را عرف نیکی بشمارد، خدا به آن امر می‌کند، البته یک جاهایی عقلاً چیزی را نیک می‌شمارند، [ولی] شارع آن را بد شمرده است، آن استثناء و تخصیص زده است، دلیل حاکم تغییر داده است اما این قاعده اصلی است، الاحسان مستحب، مأمور به، این قاعده عقلایی است، **﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾**.

۱ - سوره نحل، آیه ۹۰

۲ - سوره نحل، آیه ۹۰

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۴



این را هم مستحضر باشید که احسان و بر که می‌گوید، ما فعلاً از آن احسان و بر عقلی استفاده می‌کنیم که این یک مقدار اوسع است و احسان و بر عقلایی را می‌گیرد ولو حکم عقل نداشته باشد، همه این را می‌گیرد، منتهی شارع این را تنظیم کرده است، یک جاهایی که چیزی را احسان، بر می‌بیند، او گفته است، نیست، یک جاهایی آن‌ها نمی‌فهمند، این را ملحق به احسان و بر کرده است، گفته است این هم احسان و بر است، اینکه برای پدر و مادر فاتحه بخوانید، همین‌جور کسی نمی‌فهمد که این احسان است، ولی وقتی در منظومه شرع قرار می‌گیرد، این هم احسان و بر می‌شود.

از این رو است که در چهار دلیل اول ما مورد خدشه قرار دادیم و گفتیم عقل مستقلاً نمی‌گوید ملازمه‌ای است اما با دلیل پنجم گفتیم نتایج اخروی، مرتب بر این حسن و قبح می‌شود و در دلیل ششم گفتیم خود احکام شرع هم بر اینها انطباق دارد، اگر شارع نگفته بود عقل ما قد نمی‌داد که این را بفهمد و اثبات بکند، یک مقدار استحسانی عقل می‌پسندد که همان که عقلاً می‌گوید، شرع هم می‌گوید. ولی ادله این را محکم می‌کند.

البته مهم‌ترین ادله که این شش بحث بود اینجا آوردیم، گاهی در کلمات ادله دیگری هم آمده است که به آن‌ها نپرداختیم، همان‌طور که مناقشات دیگری غیر از آنچه ما گفتیم وجود دارد که ما پرداختیم، چون در مسیر دیگری سیر می‌کنیم.

نکات تکمیلی

در تکمیل مجموعه بحث و طرح بحث و دلیلی که آمد و استنتاجی که داشتیم چند نکته را باید مورد تأکید و استنتاج تأکیدی اینجا داشته باشیم، چون آرام آرام به مسائل اصولی و فقهی‌تر وارد خواهیم شد.

نکته اول

اینکه مرحوم اصفهانی رضوان الله تعالی علیه در تعلیقه کفایه، یک بحث مفصلی آورده‌اند که جعل حکم شرعی در جایی که عقل داوری دارد، محال است و این اجتماع مثلین و امثال اینها می‌شود، جایی که عقل فهمیده است این حسنٌ أو قبیحٌ، حال شارع هم بخواهد بگوید این واجبٌ أو حرامٌ، جعل این لغو است، برای اینکه عقل می‌فهمد، چه کار به این هست و اگر باشد هم ارشاد است.

این یک نکته است، فرمایش ایشان روی فرض اینکه عقل همراهی شارع را از منظر مولوی بفهمدم، درست است، می‌گوییم این دیگر جعل ندارد و حکم نباید بکند، اینجا حکم دارد و فقط ثواب و عقاب می‌دهد، این روی منظر قبول ملازمه این حرف شاید درست باشد.

اما روی منظر ما این حرف درست نیست، برای اینکه ما گفتیم جعل عقل یک بُردی دارد، یک معهد خاص خود را دارد، جعل شارع است که ثواب و عقاب می‌آورد و فراتر از آن حرکت می‌کند

و لذا اگر گفتیم عقل می‌گوید مدح و ذم من ثواب و عقاب تو است، اینجا جعل جدید حکم معنا ندارد، اگر شرع هم بفرماید یعنی آن را تأکید می‌کند، اما این روی مبنا است، شاید روی آن مبانی حرف بی‌ربطی نباشد و حرف درستی باشد که اگر کسی ملازمه عقلی را بپذیرد، بگوید عقل می‌گوید هر چه من بگویم، شارع باید به آن ترتیب اثر بدهد، به عبارت دیگر مدح و ذم من آن ثواب و عقاب اوست، اگر چنین ملازمه‌ای را کسی بپذیرد، معلوم است که جعل لغو است.



بنابراین فرمایش ایشان روی نظر مشهور که ملازمه عقلیه را قبول دارند، حرف مستبعدی نیست، اگر این تقریر را بپذیریم که خود عقل می گوید آن که من می گویم از مدح و ذم، همان ثواب و عقاب است. آقای اصفهانی همین را می گوید که مدح و ذمی که عقل می گوید به حسب هر کسی آن مجازات و ثواب می شود و در شرع هم که می آید ثواب و عقاب می شود. این تقریری هم که ایشان گفته است درست است.

اما این فرمایش ایشان فقط ناظر به این تقریری است که خود ایشان آورده است، مدح و ذم را مدح و ذم عقلایی می گیرد و مدح و ذم هر کسی به حسب خود اوست، مدح و ذم این عاقل تشویق و تنبیه خود را دارد، مدح و ذم آن عاقل تشویق و تنبیه خود را دارد و مدح و ذم شارع هم که رئیس العقلا است، یعنی همان ثواب و عقاب خود، این دیگر برای چه ثواب و عقاب قرار بدهد، این کار لغوی است.

اما روی مبانی دیگر حرف ایشان تمام نیست، روی مبانی که ما عرض کردیم گفتیم عقل چنین ملازمه ای را درک نمی کند، معلوم است که نیاز به این است که شرع جعل بکند و اعمال مولویت بکند، لغو نیست و بدون آن حکم مولوی در اینجا نیست. روی مبانی ما معلوم است که فرمایش ایشان وارد نیست.

روی مبانی دیگر هم فرمایش ایشان وارد نیست، روی مبانی دیگر هم می گوید عقل نمی گوید مدح و ذم من همان مدح و ذم شارع است، ثواب و عقاب او مدح و ذم من است، تقریرهای دیگر این است که عقل حسن و قبح را می فهمد و عقل می فهمد که شارع باید اینجا اعمال مولویت بکند، یعنی شارع باید یک کار جدیدی انجام بدهد، نه اینکه عقل می فهمد که شارع هم اینجا ثواب و عقاب دارد. طرف ملازمه خود جعل است.

لذا فرمایش مرحوم اصفهانی که می فرماید بعد از آن که ما ملازمه را پذیرفتیم جعل شارع لغو است و همان ثواب و عقاب است که مترتب می شود

جواب ما این است که این فرمایش روی مبانی خود شما تا حد زیاد تمام است برای اینکه مبانی ایشان این بود که می گفت مدح و ذم هر عاقلی که شارع هم از عقلا است، همان کار خودش است، ثواب و عقاب همان مدح و ذم است، روی آن مبنا فرمایش درست است.

اما روی مبانی ما که ملازمه را عقلاً قبول نداریم، می گوئیم جعل شرعی لازم است و لغو نیست. این روی مبانی دوم

مبانی سوم هم که مشهور اصولیین هستند، ملازمه عقلی را می گویند عقل می گوید شارع باید مطابق آنچه من می فهمم جعل بکند و حتماً هم این کار را کرده است، نظام تشریع نمی تواند از نظام مدح و ذم عقلی گسیخته و جدا باشد. طرف ملازمه جعل شرع است، هر چه من حکم می کنم و جعل می کنم او هم باید مطابق آن جعل بکند، جعل طرف ملازمه است این را نمی شود گفت لغو است، این جعل باید بیاید، منتهی حتماً باید مطابق با آن باشد.

نظر مشهور را دو جور می شود تقریر کرد؛



۱- این است که مدح و ذم گفته می شود درون آن عقاب و ثواب است، این معلوم است که جعل بعدی لغو است ولی مشهور این را نمی گویند، این تقریر ایشان است.

۲- غالباً این جعل مستلزم یک جعل دیگری است نه اینکه این جعل حاوی آن است.

اگر گفتیم این جعل حاوی آن عقاب و ثواب است، این دیگر چه لزومی دارد، ولی اگر کسی گفت من نمی گویم این جعل اولیه حاوی آن است، می گویم مستلزم آن است، دیگر لغو نیست. دربردارنده عقاب و ثواب نیست، بلکه مستلزم آن است متعاقب من باید آن هم بیاید.

بنا بر این فرمایش ایشان بنا بر آن تقریر اولی که از ملازمه می آورد که جوری ملازمه را تقریر می کند که ملازمه نیست، می گوید حکم عقل حاوی عقاب و ثواب شرع هم هست، اما بنا بر آن نظری که ما عرض کردیم که ملازمه را با ادله استفاده می کنیم و حتی بنا بر نظر مشهور که جعل عقل را جعل شرع نمی داند بلکه می گوید متعاقب آن، این می آید، این جعل لغو نیست.

خلاصه مطلب

پس می گوئیم اشکال ایشان در تعلیقه کفایه در بحث ملازمه بنا بر تقریر خودشان وارد است اما بنا بر دو تقریر دیگر که یکی سخن ما است و یکی هم مشهور بود وارد نیست.

نقدی بر سخن مرحوم اصفهانی

یک ملاحظه دیگری که به فرمایش مرحوم اصفهانی می شود متوجه کرد این است که حتی روی مبنای خود شما که می گوئید استحقاق مدح و ذم عقلی به حسب کل عاقل است و در شرع هم یعنی همان عقاب و ثواب که مدح و ذم عقلایی حاوی و شامل و دربردارنده عقاب و ثواب شرعی هم هست و در دل آن این هم نهفته است که مبنای ایشان بود؛ ایشان می فرماید جعل در اینجا فایده ای ندارد و لغو است.

۱- ما می گوئیم ثواب و عقاب را قرار دادن آن شاید لغو باشد چون ثواب و عقاب در مدح و ذم هست، اما جعل شرعی، اینکه حکم و خطاب صادر بکند، آن می تواند فوایدی داشته باشد، یک فایده آن است که ممکن است کسی به مجرد احکام عقلی آن انبعاث کافی را نداشته باشد، همین که مولا می گوید یک تأثیری در تحریک و تهییج داشته باشد.

۲- اینکه ورود خطاب در امور فنی اجتماعی تأثیر دارد چون حکم عقل یک چیزی است، آدم می گوید قدر متیقن را می گیریم، در تراحمات یک جوری است، ولی وقتی خطاب لفظی وارد شد، آن خطاب لفظی می تواند در تراحمات، در اطلاق گیری، در چیزهایی از این قبیل اثر داشته باشد و لذا یک آثار ثانوی جانبی هم متصور است.

آن که قطعی است و کاری نمی شود کرد، این است که مدح و ذم او، همان عقاب و ثواب است و جعل دوباره نمی خواهد، اما اینکه خطاب صادر بکند، جعل حکم به معنای فنی مسئله بکند، این ممکن است در تهییج و تحریز و یا در رد و منع یک اثر



تأکیدی داشته باشد و می‌تواند در آن نظامات اجتهادی برای اطلاق و عموم و کذا و کذا تأثیراتی داشته باشد و لذا این جعل هم این جور نیست که لغو باشد.

یک مطلب دیگر

این است که مشهور در فلسفه و به تبع آن‌ها اصولیینی که سر و کار با فلسفه دارند مثل مرحوم اصفهانی، می‌گویند این که می‌گوییم عقل به حسن و قبح حکم می‌کند، یک تعبیر مجاز است، برای اینکه تعریف قوه عاقله، یعنی قوه فاعله، دراکه، مفهمه، کار عقل درک است، می‌فهمد و اینکه بگوییم برو، نرو، الزام در آن نیست، آن می‌فهمد که این کار کذا و کذا است لذا در عدل حکم نداریم، این چیز مشهور است.

سخن ما در آنجا این است که نفس ما حتماً حکم دارد، نفس نه هوا و هوس، نفس فطری، آن نفسی که حقایق را می‌بیند، بر اساس دید و ادراک خود، احکامی را صادر می‌کند یعنی الزام می‌کند، همین که می‌گوییم ما یوجب الاستحقاق المدح و الذم، خود مدح و ذم تابعی از آن حکم است، حالا بگوییم عقل این حکم را می‌کند یا بگوییم قوه حاکمه، اصلاً بگوییم در نفس ما یک قوه عاقله است و یک قوه حاکمه که حکم می‌کند و احکام خوب و بد هم دارد بر اساس آن هوا و هوس‌ها، یک حکم‌هایی می‌کند که حکم باطل است و بر اساس آن درک‌های عقل، حکمی می‌کند که حکم درستی است. یعنی در نفس هم ما حکم به حق و حکم به باطل داریم این خود یک قوه است. نفس فی وحدتها کل القوا. این قوا که جدا نیست، یک حقیقت است که تجلیات متفاوت دارد.

نفس هم مدرک است و هم حاکم، بر خلاف آنچه گفته شده است قوه عاقله داریم و قوه عاقله فقط درک می‌کند، ما می‌گوییم خیر، آیا می‌شود گفت قوه عاقله شما حکم هم می‌کند، می‌شود گفت حاکمه‌ای هست که آن هم حکم حق و حکم باطل دارد و آنجایی که مطابق حق حکم می‌کند، حکم آن، حکم نافذی است.